

امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری

اسفند ۱۳۶۲

لازمه‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری، انباشت میزان معینی از وسائل تولید در دست تولیدکنندگان انفرادی است. انباشت از آن جا که در هر پروسه تولیدی حجم وسیع‌تری از سرمایه را تجدید تولید می‌کند که به طور مداوم و پیوسته وارد پروسه تولید می‌شود، موجب ازدیاد ثروت اجتماعی و از همین رو گسترش تولید مطابق با اسالیب خاص سرمایه‌داری می‌شود. از سوی دیگر این پروسه ازدیاد ثروت اجتماعی از راه خلع ید تولیدکنندگان انفرادی کوچک که مبنای تولیدشان مالکیت فردی بر ابزار تولید و مبتنی بر کار شخصی است، انجام می‌گیرد. خلع یدکنندگان اخیر با تجمع ابزار تولید این تولیدکنندگان خرد در دست خود و تجمع بخشی از این کارگرانی که از ابزار تولید خود جدا افتاده‌اند در عرصه‌ی تولیدی معینی، تولید به شیوه‌ی سرمایه‌داری را آغاز می‌کنند. این پروسه نفی مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی به وسیله مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، یعنی مالکیت خصوصی مبتنی بر استثمار کار غیر، است.

در پروسه **انباشت**، کل ثروت اجتماعی به صورت اجزای متعدد در دست تولیدکنندگان انفرادی در سطح جامعه گسترش می‌یابد. از این رو انباشت سرمایه از یک سو باعث ازدیاد ثروت اجتماعی و ایجاد حاکمیت سرمایه بر کار می‌گردد و از سوی دیگر باعث تفرق کل ثروت اجتماعی در دست سرمایه‌داران متعددی می‌شود که به طور پراکنده بر تعدادشان افزوده می‌شود و به مثابه رقابای مستقلی در مقابل هم قرار می‌گیرند.

اما سرمایه‌های انفرادی متعدد همچنان که در پروسه انباشت به تجدید تولید خود به مقیاس وسیع‌تر می‌پردازند، به صورت اجزای مختلف پدیده‌ای که رقابت عنصر ذاتی آن است ناچار به تصادم با یکدیگر هستند. این تصادم منجر به حذف برخی و وسیع‌تر شدن برخی دیگر می‌گردد. در نتیجه اجزای کوچک و فراوان به اجزای بزرگ‌تر تبدیل می‌شوند. این فرآیند اخیر فرآیند **تمرکز** است که به علت محدودیت درجه رشد مطلق ثروت اجتماعی و مرزهای مطلق انباشت، از بطن تصادمات ناگزیر اجزای پراکنده سرمایه اجتماعی که باعث اختلال در رشد شتابان کل ثروت اجتماعی می‌گردد، سربلند می‌کند. به عبارت دیگر قانون تمرکز در جهت محدود کردن دامنه‌ی رقابت آغاز گشته و تداوم می‌یابد. از این روی می‌توان گفت که فرآیند انباشت از راه تفرق میان اجزای سرمایه کل اجتماعی در روند خلع ید تولیدکنندگان خرد باعث بسط روزافزون تعداد بنگاه‌های صنعتی در همه جا می‌گردد، و فرآیند تمرکز از راه تغییر در تقسیم‌بندی سرمایه‌های انفرادی و خلع ید سرمایه‌دار به دست سرمایه‌دار باعث تجمع سرمایه در دست عده‌ی کمی سرمایه‌دار بزرگ و سازمان‌دهی پروسه‌های منفرد تولید در پروسه تولید اجتماعی و افزایش شتاب انباشت و تکامل هر چه بیشتر ابزار تولید می‌گردد.

« تمرکز از آن جا که به سرمایه‌داران صنعتی امکان می‌دهد تا بر عرض و طول عملیات خود بیفزایند، مکمل انباشت محسوب می‌شود»، « ولی بدیهی‌ست که انباشت، یعنی افزایش تدریجی سرمایه به وسیله گذار تجدید تولید از صورت حرکت دایره مانند به شکل مارپیچی، خود شیوه‌ای‌ست به مراتب کندتر از تمرکز که فقط نیاز به تغییر در دسته‌بندی کمی اجزای متشکل سرمایه اجتماعی دارد. اگر قرار می‌شد منتظر بمانیم تا هنگامی که انباشت برخی سرمایه‌های انفرادی به درجه ساختن راه آهنی برسد، هنوز جهان بی راه آهن به سر می‌برد. اما به عکس تمرکز امکان داد که به وسیله‌ی شرکت‌های سهامی چنین عملی در یک چرخاندن دست انجام گردد.» (سرمایه ج ۱)

شیوه تولید سرمایه‌داری که خود چون ناجی جامعه در شرائطی که شیوه‌ی تولید فئودالی به مثابه مانعی در مقابل تکامل نیروهای مولده قرار گرفته بود، ظاهر شد و با بسط دامنه خود باعث تکامل شتاب آلود و سرسام‌آور ابزار تولید و اجتماعی شدن تولید گردید، در خود همان تضاد پیشین، یعنی تضاد میان گرایش به تکامل نیروهای

مولده و شیوه‌ی تولید متکی بر مالکیت خصوصی را به همراه داشت. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به رغم این که خود به عنوان نفی مالکیت خصوصی متکی بر کار فردی پدیدار شد، اما با انباشت فزاینده سرمایه در گذار تجدید تولید پیوسته و تمرکز تولید و سرمایه باعث هر چه اجتماعی‌تر شدن تولید گردید و در مرحله‌ی معینی از همین تولید اجتماعی است که نیروهای مولده اجتماعی در جهت تکامل و تعالی خاتمه‌ناپذیر، و در تضاد با خصلت سرمایه‌ای خود و شیوه‌ی تولید و تصاحب سرمایه‌داری قرار بگیرند. تحت تأثیر همین تضاد است که بحران‌های متناوب سرمایه‌داری بروز می‌کنند. همین تضاد در تداوم خود بورژوازی را وا می‌دارد که در جهت مهار آن به سازماندهی‌ای بپردازد که امکان تسلط و برنامه‌ریزی بر پروسه تولید و گردش را، تا آن جا که اساساً در محدوده‌ی سرمایه‌داری مقدور باشد، برای وی تسهیل سازد. از این روی بروز و ایجاد انحصارهای تولیدی و تجاری اجتناب‌ناپذیر می‌گردد.

«این همان طغیان نیروهای مولده وسیعاً در حال رشد علیه خصلت سرمایه‌ای خود است، این همان اجبار فزاینده برای شناسانیدن کارکتر اجتماعی نیروهای مولده است که خود طبقه سرمایه‌دار را رفته رفته مجبور می‌کند که تا آن جا که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری اصولاً مقدور است با آن‌ها به مثابه نیروهای مولده اجتماعی رفتار کند. خواه رونق صنعت و ازدیاد بی حد و حصر اعتبارات متناظر بر آن و خواه ورشکستگی ناشی از فروپاشی بنگاه‌های سرمایه‌داری، هر دو منجر به شکلی از اجتماعی شدن انبوه بزرگی از ابزار تولید می‌شود که در برابر ما به صورت انواع مختلف شرکت‌های سهامی ظاهر می‌گردد.» (آنتی دورینگ)

مارکس وانگلس با بررسی تئوریک و تاریخی قوانین شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و انگلس با مشاهده نطفه‌های انحصارهای سرمایه‌داری توانستند گرایش به ایجاد و اجتناب‌ناپذیری تکوین انحصار را توضیح دهند. اما در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم انحصارها دیگر به یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی جوامع سرمایه‌داری بدل شدند و سرمایه‌داری رقابت آزاد جای خود را به سرمایه‌داری نوین یعنی سرمایه‌داری انحصاری داد. لنین تاریخ ایجاد، شکل‌گیری و تحکیم انحصار را چنین شرح می‌دهد:

«بنابراین نتایج اساسی تاریخ انحصارات بدین قرار است: (۱) - سال‌های ۶۰ و ۷۰ بالاترین و آخرین مرحله‌ی رقابت آزاد است. انحصارات فقط در مرحله جنینی تقریباً نامشهودی هستند. (۲) - پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه تکامل کارتل‌ها وسعت می‌گیرد، ولی هنوز در حکم استثنا هستند و هنوز استوار نشده و پدیده گذرانی را تشکیل می‌دهند. (۳) - اعتلای پایان قرن نوزدهم و بحران سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۰: کارتل‌ها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می‌شوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل می‌گردد.» (امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری)

انحصار جایگزین رقابت می‌شود و این جایگزینی خود مهم‌ترین کیفیت سرمایه‌داری نوین است. در این مرحله همه چیز رنگ انحصار دارد و یا از این پدیده تأثیر می‌گیرد. رقابت آزاد که بر پایه مالکیت خصوصی سرمایه‌داران متعدد و پراکنده بر ابزار تولید در مرحله‌ای از سرمایه‌داری نشان خود را بر همه‌ی حیات اجتماعی حک کرده بود تحت سیطره انحصار، آزادی خود را وا می‌نهد و رقابت بر پایه مالکیت معدودی از سرمایه‌داران بزرگ که پیشرفته‌ترین ابزار تولید را در ابعاد گسترده و تقریباً همه منابع مواد خام را در دست دارند و مهار کلیه امور را در دست خود دارند، خود را بر فراز همه‌ی اشکال اساسی حیات جامعه تثبیت می‌کند و رقابت آزاد چون نشانی از گذشته باقی می‌ماند.

انحصار فئودالی که در روند انباشت سرمایه به آسانی اقتدار خود را از کف می‌داد، بر پایه شیوه تولید نوین و از راه تمرکز تولید و سرمایه به صورت انحصار سرمایه‌داری خود را باز یافت. اگر روند تکامل نیروهای مولده به عنوان گرایش مادی و اساسی از سوئی می‌طلبید که شیوه تولیدی ماقبل سرمایه‌داری که متکی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بر مبنای کار انفرادی بود متلاشی شده و تحت سیطره‌ی مالکیت خصوصی مبتنی بر استثمار کار غیر، که خود نیاز به تجمع نسبی ابزار تولید داشت، در آید و انحصار اولیه فئودالی، که متکی بر شیوه‌ی تولید خرد بود، اقتدار خود را از دست دهد، همین گرایش از سوئی دیگر می‌طلبید که سرمایه‌های پراکنده در دست‌های متعدد با الحاق به یکدیگر در روند مبارزات رقابت‌آمیز و خلع ید این تولیدکنندگان جدید به

وسيله‌ی رفقای خود، زمينه مادی توليد در سطح تکامل یافته‌تر از طريق اجتماع پروسه‌های منفرد توليدی و بهره‌گیری از اختراعاتها و تکنولوژی بر اساس اين توليد جمعی، تکامل ابزار توليد را در اشکال بسيار پیچیده باعث شود. همین فرآیند الحاق یا تمرکز است که دوباره باعث تکوین انحصار در انتهای ماریج تکاملی خود می‌گردد.

"آقای پرودون فقط از انحصار مدرنی که به وسیله‌ی رقابت آفریده می‌شود سخن می‌گوید. ولی همه‌ی ما می‌دانیم که رقابت از انحصار فنودالی بوجود آمد. در این صورت رقابت در اصل مخالف انحصار بود و نه آن که انحصار مخالف رقابت. به این ترتیب انحصار مدرن یک آنتی تز ساده نیست بلکه سنتزی واقعی‌ست". (فقر فلسفه).

انباشت سرمایه ناشی از خصلت دافعه اجزای مختلف سرمایه نسبت به یکدیگر است و تمرکز سرمایه ناشی از خصلت جاذبه آنها. به عبارت دیگر فرایند انباشت در راستای تحکیم پایه مادی رقابت و فرایند تمرکز در جهت نفی رقابت عمل می‌کند، و انحصار به مثابه محصول مرکب این دو مقوله در یک کلام عالی‌ترین ارگان وحدت این ضدین است.

« به همان آهنگ که توليد سرمایه‌داری و انباشت گسترش می‌یابند، رقابت و اعتبار نیز که نیرومندترین اهرم تمرکز هستند پیشرفت می‌کنند. موازی با این جریان، پیشرفت انباشت موجب افزایش مصالح تمرکزپذیر، یعنی سرمایه‌های انفرادی می‌گردد. و در همان حال توسعه توليد سرمایه‌داری از یک طرف و نیازمندی‌های اجتماعی از سوی دیگر، وسائل فنی لازم را برای ایجاد آن چنان بنگاه‌های صنعتی نیرومندی بوجود می‌آورد که بکار انداختن آنها خود مستلزم تمرکز قبلی سرمایه است.» (سرمایه ج ۱)

جریان تمرکز توليد باعث بوجود آمدن بنگاه‌های بزرگ صنعتی گردید. بنگاه‌های بزرگی که در جریان رقابت بنگاه‌های کوچک‌تر را از میدان به‌در کرده و در هر کشور پیشرفته سرمایه‌داری تنها معدودی از این بنگاه‌ها در هر قلمرو توليدی عمده‌ی ظرفیت توليد، نیروی کار شاغل و کالاهای توليد شده را به خود اختصاص دادند. با پیدایش موسسه‌های بزرگ صنعتی بر شدت و دامنه تصادمات رقابت آمیز روز به روز افزوده می‌شد و جریان رقابت به شکل پیچیده‌تری در می‌آمد. هزینه‌های سنگینی که مصروف رقابت می‌گردید، کاهش سود ناشی از رقابت و خطر همیشه‌گی نابودی کامل، صاحبان موسسه‌های بزرگ را به اتحاد و سازش می‌کشانید.

« از این‌جا معلوم می‌شود که تمرکز در مرحله‌ی معینی از تکامل به خودی خود کار را به اصطلاح به انحصار می‌کشاند. زیرا حصول سازش بین یک یا چند ده بنگاه عظیم آسان است و از طرف دیگر همانا در نتیجه بزرگی بنگاه هاست که رقابت دشوار می‌گردد و تمایل به انحصار پیدا می‌شود.» (امپریالیسم به مثابه..)

این سازش میان بنگاه‌های بزرگ صنعتی موجب به وجود آمدن موقعیتی بلامنازع برای سرمایه‌داران بزرگ و سلطه آنان بر جریان توليد و گردش سرمایه می‌گردد، و انحصارهایی که محصول این اتحاد و سازش هستند قادر می‌شوند سد مستحکم سود متوسط را که مربوط به مرحله‌ی رقابت آزاد است درهم‌شکسته و به سود انحصاری دست یابند.

اگرچه انحصارها مرحله‌ی نوبنی را در سرمایه‌داری به وجود آوردند، ولی هرگز قادر نیستند سرمایه‌داری را از بنیاد تغیر دهند. و اساساً خود بر پایه‌ی شرائط عمومی سرمایه‌داری و توليد کالائی قادر به ادامه حیات هستند. درست است که در انحصار تمایل به نفی رقابت و دستیابی به برنامه‌ریزی توليد مستتر است، اما از آن‌جا که انحصار سرمایه‌داری‌ست و کماکان بر پایه مالکیت خصوصی استوار است و رقابت برخاسته از موجودیت مالکیت خصوصی می‌باشد، جنگ مستمری میان اردوی سرمایه‌داران باقی خواهد ماند. اما اشکال رقابت در دوران امپریالیسم با اشکال مرحله پیشین به کلی متفاوت است. در این مرحله رقابت به وسیله‌ی انحصارها و تحت سیطره آنان جریان دارد. در این عرصه دیگر رقابت کور و به اصطلاح « عادلانه » توليدکنندگان منفرد و پراکنده‌ای که برای بازاری نا معلوم توليد می‌کنند وجود ندارد، بل در یک سوی این جریان انحصارهای عظیم پرتوانی قرار دارند که همه منابع مواد خام، نیروی کارماهر، راه‌ها و وسائل ارتباط، خطوط راه آهن و کشتیرانی و هوایی و

بهترین متخصصین فنون را در کشور معین و حتی در اکثر مناطق جهان در دست خود متمرکز کرده‌اند و هدف رقابت از سوی آنها از بین بردن استقلال موسسه‌های غیر انحصاری و تابع کردن آنان، و در سوی دیگر موسسه‌های غیرانحصاری قرار دارند که خواهان حفظ استقلال خود و باقی‌ماندن در محدوده‌ی عمومی رقابت آزاد می‌باشند. نتیجه‌ی چنین مبارزه‌ی نابرابری از پیش روشن است. «آن چه اکنون با آن رو به رو هستیم دیگر مبارزه‌ی رقابت‌آمیز بنگاه‌های کوچک و بزرگ، یا از لحاظ تکنیکی عقب مانده و مترقی نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاه‌هایی که تابع انحصار و فشار و فعال‌میشائی انحصار نیستند به توسط انحصارات.» (امپریالیسم به مثابه...) اما این بدان معنی نیست که انحصارها به کلی خواهان نابودی میلیون‌ها موسسه‌ی غیرانحصاری موجود می‌باشند، چون اساساً موسسه‌های تولیدی غیرانحصاری در اکثریت شاخه‌های تولید به طور فراوان یافت می‌شوند و باعث تداوم زمینه‌ی سنتی سرمایه‌داری پیشین می‌گردند؛ **زمینه‌ای که خود موجب ولادت انحصارها از یک سو و موجب تداوم حیات آنها از سوی دیگر می‌باشد.** در قلمرو اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کماکان در بسیاری از رشته‌ها فعالیت‌های تولیدی معینی وجود دارد که در آنها هنوز به علل گوناگون درجه تمرکز تولید در حد پائینی قرار دارد. سرمایه‌گذاری در این فعالیت‌ها متضمن مواجهه با با خطرات جدی برای سرمایه‌داران انحصاریست، چون در این‌گونه فعالیت‌ها شناسائی دقیق بازار محلی و مشتریان سنتی و کیفیت ویژه‌ی کالاها تنها مجرای سودبری است و این سرمایه‌داران غیرانحصاری هستند که این خصوصیت‌ها را دارا می‌باشند. از سوی دیگر برای انحصارها ضمن در اختیار داشتن کلیدی‌ترین مواضع اقتصادی جامعه با صرفه‌تر است که به جای این که بخشی از سرمایه خود را در عملیات فرعی به کار گیرند، این عملیات را به موسسه‌های کوچک‌تر بسپارند. این خود از یک سو باعث کنترل نهائی این موسسه‌ها توسط انحصارها می‌شود و از سوی دیگر در هنگام بحران‌های اقتصادی آنان را به حال خود رها کرده و ضرر حاصله را تا حد ورشکستگی به حساب این موسسه‌های کوچک سرشکن می‌کنند. از جانب دیگر بخشی از ارزش اضافی حاصله در قلمروهایی که موسسه‌های تولیدی کوچک فعالیت می‌کنند، تحت توزیع انحصاری ارزش اضافی در الگوی بازتولید عمومی، خود یکی از منابع مهم سود انحصاریست.

رقابت بین انحصارها در محدوده‌ی رقابت برای دست‌یازی به بازار یکدیگر، منابع مواد خام، حوزه‌های سرمایه‌گذاری و... جریان دارد. سودآوری بالای شاخه‌ای از فعالیت تولیدی یا سفارش اقتصادی، نظامی، مالی و یا موقعیت مساعد فلان بازار فروش و غیره کافیست که کلیه غول‌ها را برای تسلط بر این شاخه تولیدی، دستیابی بدان سفارش و چنگ اندازی بر این بازار فروش و غیره تنوره کشان به پرواز در آورد. در نهایت چنین رقابتی بر اساس تناسب سرمایه و نیرو منجر به تجدید تقسیم منافع و مناطق نفوذ و تشکیل گروه بندی‌های نوین می‌گردد. در درون هر انحصار نظیر یک کارتل، سندیکا، کنسرسیوم و یا یک اتحادیه و غیره نیز، از آنجا که اعضا بر اساس میزان نیرو در فلان ترکیب و تعادل معین قرار گرفته‌اند، با ایجاد هر تغییر کم‌وبیش مهم ترکیب و تعادل پیشین به‌هم‌ریخته و آرایش تازه‌ای شکل می‌گیرد. این همان قانون رشد ناموزون است که تغییر مداوم را در اجزای سرمایه موجب می‌شود.

بانک‌ها و نقش نوین آنها

سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی

سرمایه مالی که در دوران پیش از سرمایه‌داری از محل تنزیل و سفته‌بازی در دست بانک‌داران تجمع یافته بود، با غلبه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و تسلط سرمایه تولیدی بر فرآیند سودآفرینی، از اریکه‌ی قدرت به زیر آمده و همراه با سرمایه تجاری به ملازمان رکاب سرمایه تولیدی تبدیل شدند، و از راه میانجی‌گری در پرداخت‌ها و تأمین اعتبار لازم برای کارفرمایان جداگانه به مقامی درجه دوم تنزل کرد. به همین‌سان هماهنگ با فرایند انباشت سرمایه، تعداد بانک‌ها رو به ازدیاد گذاشت. در این مقطع بانک‌ها تنها واسطه‌ای برای تبدیل سرمایه‌های پولی غیر فعال به سرمایه فعال تولیدی بودند و به معنای دیگر به توزیع متناسب وسائل تولید در سطح سرمایه‌گذاری در تولید می‌پرداختند. در حقیقت دامنه فعالیت هر بانک از نگاه داشتن حساب چند کارفرمای کوچک فراتر نمی‌رفت. بنابراین نقش بانک‌ها در این مقطع نقشی کناری و صرفاً فنی بود؛ و

موسسه‌های مالی به طور کلی نقش تنظیم‌کننده را داشته و در خدمت **کل** سرمایه‌داران قرار داشتند. اما فرآیند تمرکز در تولید همراه با خود تمرکز در انواع دیگر سرمایه را نیز باعث شد. در نتیجه روند تمرکز در بانک‌ها باعث از میدان به در رفتن بانک‌های کوچک‌تر و ایجاد بانک‌های بزرگ‌تر شد. نکته‌ای که در این جا ذکر آن حائز اهمیت است موقعیت ویژه بانک‌ها در این فرآیند تمرکز تولید و سرمایه است. از آن جا که رقابت میان سرمایه‌داران تولیدکننده اساساً در زمینه نوآوری تکنیکی و افزودن بر دامنه‌ی استفاده از ماشین آلات و مواد خام و در مجموع بخش ثابت سرمایه بوده، لذا برخورداری از پشتوانه‌ی پولی و اعتباری مطمئن برای جبران هزینه‌های روزافزون بخش ثابت سرمایه در موارد زیادی تنها شرط احراز موفقیت در میدان مبارزه‌ی رقابت‌آمیز بود و همین مسأله موجب افزایش اهمیت نقش بانک‌ها به عنوان تأمین‌کننده‌ی اعتبار گردید.

فرآیند تمرکز در میان بانک‌ها باعث به وجود آمدن عده‌ی معدودی بانک گردید که عمده‌ی معاملات پولی را در دست خود قبضه کرده و کلیه‌ی بنگاه‌های مالی کوچک را که قادر به تأمین اعتبار لازم برای بنگاه‌های صنعتی عظیم نبودند از دور خارج کرده و یا با استفاده از سیستم «اشتراک» به شعبه‌های خود بدل کردند. در این مقطع بانک‌ها به موسسه‌های مالی متمرکزی که شبکه‌ی متراکمی از شعبه‌های خود را به تمام اکناف گسترانیده‌اند و به تمام سرمایه‌ی پولی در گردش کنترل دارند تبدیل شدند، و چون معدودی انحصار بر فراز همه‌ی معاملات صنعتی و بازرگانی قرار گرفتند. نیاز به اعتبارات پولی برای کسب موفقیت بهتر در رقابت برای بنگاه‌های بزرگ صنعتی از بین نرفته که با وسیع‌تر شدن دامنه‌ی تکامل ترقیات فنی و رشد مداوم ترکیب ارگانیک سرمایه تشدید نیز شده و به نیازی استراتژیک ارتقا می‌یابد. از این‌روی در اختیار داشتن پشتوانه‌های اعتباری ثابت و دراز مدت به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌شود. در نتیجه بنگاه‌های صنعتی عظیم در جهت ایجاد اتحادهای پایدار با بانک‌های بزرگ که قادر به تأمین این نیاز مداوم هستند بر می‌آیند و حتی در مواردی خود به ایجاد چنین بانک‌هایی اقدام می‌کنند. اما از سوی دیگر بانک‌های بزرگ نیز برای دادن چنین اعتبارات عظیم و بلند مدت طالب تضمین‌های پایدار از لحاظ میزان متناسب سود آوری و برگشت اصل سرمایه هستند. از این جهت برای اطمینان از چگونگی کاربرد اعتبارهای تصویب شده خواهان نظارت مستقیم در امر تولید و بررسی ترازنامه بنگاه صنعتی می‌شوند. اما انحصارهای صنعتی نیز که سرمایه‌ی هنگفت تولیدی را در اختیار دارد، خواهان نظارت در امور بانک‌ها و اطمینان از وضعیت پایداری آن‌ها می‌گردند. در نتیجه به تدریج میان موسسه‌های انحصاری صنعتی و بانک‌ها اشتراک منافع به وجود آمده و زمینه‌ی وحدت آنان فراهم می‌شود. چنین اتحادی از راه انحصاری کردن سیستم اعتباری و هرچه تنگ‌تر کردن دامنه‌ی رقابت آزاد در تأمین پول، خود به اهرم نیرومندی برای در هم شکستن رقبا و بنگاه‌های کوچک‌تر تبدیل می‌شود. **حاصل ادغام سرمایه صنعتی و بانکی، سرمایه‌ی مالی به عنوان پدیده‌ای نوین و شکل ویژه‌ی سرمایه در عصر امپریالیسم می‌باشد؛ و بانک‌داران کارخانه‌دار و کارخانه‌داران بانک‌دار ترکیب مخصوص الیگارشی مالی نوین را می‌سازند .**

سرمایه مالی ادامه‌ی تکامل سرمایه در آخرین مرحله‌ی خود و شکل ویژه‌ی سرمایه در این مرحله است. قدرت نفوذ و انعطاف‌پذیری سرمایه مالی و سازمان‌بندی انحصاری مربوط به آن برای الیگارشی مالی این امکان را به وجود آورده که به مثابه قشر قلبی از سرمایه‌داران در جوار تولید کالائی به صورت عده‌ی معدودی از «متنفذان مالی» تمام مزایای مربوط به انباشت و تمرکز تولید و سرمایه و اختراعات و پیشرفت‌های تکنیکی را در پرتو حرکت اوراق بهادار به مثابه‌ی شکل ویژه‌ی تملک سرمایه در عصر امپریالیسم به خود اختصاص دهند و حوزه‌ی سیادت خویش را به تمام گیتی گسترش دهند. گسترش دامنه‌ی جدائی سرمایه‌گذاری در تولید و مالکیت بر سرمایه به چنان ابعادی رسیده است که به این قشر از سرمایه‌داران امکان می‌دهد، در جدائی کامل از روند تولید، تنها با سود سهام و اوراق قرضه به بالاترین نرخ‌های سود و بهره دست‌یافته و در هیأت معدودی نزول‌خوار تمام جامعه را به خراج‌گذاران خود تبدیل کنند. و به معدودی دول دارای قدرت مالی امکان می‌دهد که از قَبَل تمام ملل جهان ارتزاق کنند .

«سرمایه‌داری که تکامل خود را از سرمایه‌ی تنزیلی کوچک شروع می‌کند، این تکامل را با سرمایه‌ی تنزیلی عظیم به پایان می‌رساند.» (امپریالیسم به مثابه..)

تولید هر چه بیشتر جنبه‌ی اجتماعی به خود می‌گیرد و ظاهر اجتماعی مالکیت خصوصی هر چه بیشتر رنگ می‌بازد و سرمایه‌داری در عریان‌ترین شمایل خویش ابطال خود را به جهانیان اعلام می‌دارد. گرایش تکاملی نیروهای مولده که موجب بسط دامنه اجتماعی تولید گردیده است، خود تحت تأثیر همین جنبه‌ی اجتماعی به صورت فزاینده‌ای به رشد همه سویه‌ی خود ادامه می‌دهد و عرصه را بر مالکیت خصوصی تنگ‌تر می‌کند. سرمایه‌داری از سنگر انحصار به جنگی که سرمایه علیه او آغاز کرده است داخل می‌شود. نیروهای مولده علیه خصلت سرمایه‌ای خود و لاجرم علیه مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری علیه خصلت اجتماعی نیروهای مولده و لاجرم علیه مالکیت اجتماعی به دوره‌ای انتقالی وارد می‌شوند که سراسر آینده از این کیفیت مبارزه است. ماحصل این مبارزه به شهادت تاریخ مبارزه طبقاتی، انتقال به سوسیالیسم از مجرای سرنگونی پی در پی دیکتاتورهای سرمایه‌داری به دست پرولتاریای جهانی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریائی است. از این رو عصر امپریالیسم آستان انقلاب‌های پرولتری و عصر انتقال به سوسیالیسم است.

صدر سرمایه

«صدر کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست صدر سرمایه است.» (امپریالیسم به مثابه...)

در مرحله‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری، گستره‌ی صدر سرمایه توسعه‌ی کیفیاً متفاوتی از قبل می‌یابد و جایگاه ویژه‌ای در ساختار اقتصاد جهانی به دست می‌آورد. تا آن جا که به مکانیسم شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مربوط است، صدر سرمایه منوط به تولید سرریز نسبی سرمایه‌ست. و این تولید سرریز به طرزی خواهد بود که سرمایه‌ای که به اندازه ΔC نمو نموده است، همان قدر قادر به سود آوری‌ست که قبل از نموش قادر بوده است. و این وضعیت ترجمان حالتی‌ست که سرمایه‌گذاری‌های جدید به علت تنگ شدن عرصه سودآوری در بازار داخلی باعث تقویت گرایش نزولی نرخ سود می‌گردد. به همین لحاظ صدر سرمایه واکنشی‌ست از سوی سرمایه برای مقابله با این گرایش ذاتی سیستم. و این واکنش خود منطبق بر این خصلت عمومی سرمایه‌داری‌ست که سرمایه به سوی قلمروهایی که نرخ سود در آن بالاتر است حرکت می‌کند. این آن عاملی‌ست که ضرورت صدر سرمایه را ایجاد می‌کند. اما باید توجه داشت که اگر چه صدر سرمایه ناشی از ضرورت ساختی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری‌ست، ولی این بدین معنا نیست که صدر سرمایه الزاماً در حدود مرزهای این ضرورت به صورت مطلق عمل می‌کند، در واقع: «زمانی که سرمایه به خارج فرستاده می‌شود به این علت نیست که این سرمایه به صورت مطلق نمی‌تواند در داخل اشتغال یابد، این عمل به علت آن که در خارج می‌تواند با نرخ سود بالاتری اشتغال یابد انجام می‌گیرد.» (سرمایه ج ۳)

قدرت‌گیری انحصارها در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم از یک سو باعث تجمع و تمرکز روزافزون پول-سرمایه در دست صاحبان انحصار و از سوی دیگر باعث تشدید استثمار کارگران و غارت دهقانان، صعود قیمت‌ها و گسترش دامنه‌ی بیکاری و فقر روزافزون را فراهم می‌آورد. و این خود موجب تشدید تضاد میان شرائط تولید ارزش اضافه و شرائط تحقق آن به صورت عقب‌ماندگی فزاینده نرخ گسترش بازار داخلی از نرخ رشد امکانات توسعه تولید و نرخ انباشت سرمایه می‌گردد؛ و از همین جا پدیده‌ی نوینی به شکل تولید و بروز مزمن سرمایه‌ای «مازاد» رشد کرده و متمرکز می‌گشت که به دنبال گریزگاهی در کشورهای عقب مانده برای خود بود. اما فراهم آمدن امکان صدر سرمایه به دوران رقابت آزاد و تغیر در مناسبات بین‌المللی به علت توسعه بازرگانی باز می‌گردد. پیشرفت سریع تجارت خارجی پس از انقلاب صنعتی و صدور کالای ارزان کشورهای صنعتی به کشورهای عقب‌مانده موجب تسریع روند تلاشی و تجزیه اقتصاد طبیعی کشورهای اخیر و گذار آنها به مناسبات پولی و ورود به مدار اقتصاد سرمایه‌داری گردید. نیروی کار در این کشورها به علت حجم کم سرمایه محلی و پائین بودن سطح تقاضای کار و سطح معیشت و ناچیز بودن درجه سازمان‌یافته‌گی بسیار ارزان بود. پائین بودن قیمت زمین در کنار نیروی کار ارزان امکان تهیه بسیار ارزان مواد خام گران‌بهای را که به نیاز روزافزون صنعت کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شده بود به میزان هنگفتی فراهم می‌کرد. کشف مسیرهای دریائی کوتاه‌تر، انقلاب‌های خارق‌العاده در صنعت حمل و نقل دریائی؛ نظیر کشتی‌های بخار اقیانوس‌پیما با ظرفیت بالا، وجود بنادر مجهز، راه‌های مواصلاتی؛ نظیر راه‌آهن و جاده‌ها و وسائل ارتباطی نظیر تلگراف و غیره

حمل مواد اولیه و خام را از کشورهای عقب مانده‌ی جهان تسهیل کرده بود.

مجموعه این عوامل در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، ضرورت و امکان صدور سرمایه را فراهم کرد. انگیزه‌ی سرمایه صادر شده به کشورهای دیگر در تحلیل نهائی تحصیل نرخ سود بالاتر از بازار داخلی‌ست. ویژه‌گی صدور سرمایه نسبت به صدور کالا در شکل سرمایه‌ای آنست که الزاماً مکانیسم خاصی را جدا از صدور کالا ایجاد می‌کند. سرمایه صادر شده یا به صورت سرمایه سود یاب به سرمایه‌گذاری مستقیم در کشور مقصد می‌پردازد، و یا این که به شکل سرمایه بهره یاب به سرمایه‌گذاری غیر مستقیم می‌پردازد. این که سرمایه در کدام یک از این حالات ظاهر شود، خود منوط به دوره‌ی مشخص تاریخی، موقعیت اقتصادی کشور صادر کننده، مرحله رشد و موقعیت اقتصادی-اجتماعی و سیاسی کشور مقصد و... می‌باشد. آن چه که به لحاظ کلی از نقطه نظر کشور صادر کننده اهمیت اساسی دارد دستیابی به نرخ سود بالاتر و امکانات ذهنی و عینی مربوط به این سودآوری‌ست. این مطلب که صدور سرمایه اهرم ویژه و به طور اخص پدیده منحصر به فرد عصر امپریالیسم است به هیچ وجه مؤید این امر نیست که خصائل « قبلی » سرمایه‌داری، نظیر صدور کالا به مرتبه‌ی دوم اهمیت نزول می‌کند، برعکس صدور سرمایه صدور کالا را تشویق می‌کند و در پرتو وجود انحصار، مبادله‌ی نابرابر بازرگانی یکی از مهم‌ترین ابزار غارت کشورهای عقب مانده است.

صدور سرمایه به عنوان یکی از پر اهمیت‌ترین ارکان اقتصادی سرمایه مالی در چارچوب گرایش‌ها و خصوصیت‌های مربوط به آخرین مرحله سرمایه‌داری محصور است و دقیقاً با منافع مرحله‌ی انحصاری مطابقت داشته و خود یکی از اهرم‌های مهم تحکیم و گسترش حوزه سرمایه‌گذاری و در جهت رسیدن به نرخ سود بالاتر به عنوان قانون ذاتی سرمایه‌داری به طور کلی قرار دارد. اما تنها در مرحله‌ی انحصاری این گسترش دامنه به معنای دقیق کلمه به وقوع می‌پیوندد و این گسترش تحت استیلای سرمایه انحصاری نه سرمایه به **طور کلی** انجام می‌گیرد. و الزاماً در چارچوب تنگ‌تری که همانا منافع الیگارش‌ی مالی و قانونمندی‌های حرکت سرمایه انحصاری‌ست عمل می‌کند. رقابت برای نرخ سود بالاتر صفتی جهانی شده است و تنها در محدوده‌ی عملکرد انحصارها خصلتی تعیین کننده دارد. این رقابت موجب بازتولید تضادهای سرمایه‌داری در سطح جهانی می‌شود. محدود بودن طبیعی منابع مواد خام و سوخت و هم چنین محدود بودن ظرفیت بازارهای فروش از یک سو و توسعه بی وقفه تولید از سوی دیگر، موجبات تشدید رقابت در سطح جهانی بر سر تقسیم و تجدید تقسیم منابع مواد خام و بازارهای فروش می‌گردد. به این مجموعه حجم روز افزون « سرمایه اضافی» چون باری گران اضافه می‌شود که در نهایت کار را به ارتقاء تضاد در سطح آنتاگونیسم و تشکیل بلوک‌های نظامی و بروز جنگ‌های جهانی می‌شود.

صدور سرمایه باعث می‌شود که کشورهای تحت سلطه از انزوا به در آمده و به اجزای منضبط اقتصاد جهانی بدل شوند. شیوه تولید سرمایه‌داری در این کشورها به نحو معینی استقرار می‌یابد. سرمایه‌داری در این کشورها بر پایه سرمایه انحصاری شکل گرفته و استمرار می‌یابد. فقدان دوره‌ی رقابت آزاد در این کشورها موجب می‌شود که سرمایه‌ی انحصاری به نحو خالص‌تر و بر پایه خود نمایان شود. جهت‌های جهانی رشد این شکل سرمایه‌داری وجه متمایز آن با شکل سرمایه‌داری کشورهای متروپل است. به زبان دیگر رشد سرمایه‌داری در این کشورها تحت سرمایه مالی به عنوان شکل ویژه سرمایه در مرحله‌ی رقابت آزاد دارای تفاوت‌های بسیار است. در تحلیل نهائی تفاوت‌های مزبور به تفاوت در ظهور پدیده‌ی واحد در دو لحظه‌ی تاریخی جداگانه‌ست.

تقسیم کره زمین میان اتحادیه‌های سرمایه‌داران

انحصارهای سرمایه‌داری قبل از هر چیز بازار داخلی و تولید کشور معین را تقریباً به طور کامل میان خود تقسیم کرده و رقابت آزاد را به زیر مهمیز می‌کشند. ولی از آن جا که در شرائط سرمایه‌داری بازار داخلی الزاماً با بازار خارجی مرتبط است و اساساً سرمایه‌داری بازاری در مقیاسی جهانی ایجاد کرده است، گرایش به تقسیم بازار جهانی نیز ضرورتی اجتناب ناپذیر است. در شرائط فعلی در همه‌ی رشته‌های عمده تولید، بازرگانی، مالی، حمل و نقل، بیمه و غیره شرکت‌های عظیم با منشأهای متفاوت ملی نقش مسلط دارند و به رقابت

دهشتناکی بر سر تقسیم جهان با یکدیگر می‌پردازند. اما در این جا نیز چون بازار داخلی رقابت به انحصار تبدیل می‌شود و شرایط عینی برای سازش میان انحصارهای ملی به وجود آمده و انحصارهای جهانی تشکیل می‌شود.

«این مرحله نوبی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که به طور قابل مقایسه‌ای از مرحله پیشین بالاتر است.» (امپریالیسم به مثابه..)

ابر انحصارها در مقیاس جهانی بازارهای فروش را میان خود تقسیم کرده و بر سر قیمت خرید مواد خام، و فروش محصولات و میزان تولید و فروش و استفاده از اختراعات، تکنولوژی و غیره با یکدیگر به توافق می‌رسند. ولی در این جا نیز با ایجاد هر گونه تغییر مهم در نسبت‌هایی که مبنای سازش قرار گرفته اند مسأله تجدید توافق و مبارزه برای در هم ریختن آرایش پیشین و استقرار تازه پیش خواهد آمد.

تقسیم کره زمین میان دول امپریالیستی

«دوران سرمایه‌داری نوین به ما نشان می‌دهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی به وجود می‌آید. به موازات این جریان و به مناسبت آن بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه برای مستعمرات یعنی مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی مناسبات معینی به وجود می‌آید.» (همان‌جا)

اکنون در ربع آخر قرن بیستم دول امپریالیستی، طی دو جنگ جهان‌سوز، زمین را پس از تقسیم کامل در میان خود دو بار تجدید تقسیم کرده‌اند و مبارزه مداومی به اشکال مختلف بر سر تغییر در تقسیم‌بندی موجود ارضی میان آن‌ها جریان دارد و این امر که سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی همراه با تشدید سیاست مستعمراتی و مبارزه بر سر مستعمره‌ها می‌باشد به حکم آشکاری تبدیل شده است. لنین در آغاز قرن بیستم چنین نوشت:

«بنابراین ما دوران مخصوص به خودی را می‌گذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهانی یعنی سیاستی که با مرحله نوین تکامل سرمایه‌داری و با سرمایه‌داری مالی به محکم‌ترین طرز مربوط است.» (همان جا)

در این مرحله که جهان در میان اتحادیه‌های انحصاری تقسیم شده بود، موانع تازه‌ای بر سر راه تصرف آزادانه بازارهای فروش، منابع مواد خام و حوزه‌های سرمایه‌گذاری به وجود آمده بود. اولاً در این مرحله بورژوازی انحصاری نه تنها کمبود سرمایه نداشت که به میزان هنگفتی سرمایه مازاد در اختیار داشت که الزاماً باید به خارج و عمدتاً کشورهای عقب مانده صادر شود. ثانیاً امتیاز استفاده از تکنولوژی برتر نیز دیگر کارائی نداشت، چرا که این بار رقبا دیگر در سطح تولیدکنندگان خرد کشورهای عقب‌مانده نبوده و انحصارهای توانائی بودند که تحت شرایط مشابه و یا حتی مطلوب‌تر تولید می‌کنند. از این‌روی در شرایط جدید، تنها امکان استواری در مقابل رقبای توانمند و پاسخ‌گوئی به مشکل فروش، تملک انحصاری بازار با استفاده از قدرت سیاسی از راه اعمال قهر و مستعمره‌سازی بود.

محدودیت منابع مواد خام و نیاز روزافزون دول امپریالیستی به آن رابطه‌ای است که حرص و ولع امپریالیست‌ها را برای حفظ منابع در اختیار و چنگ‌اندازی به منابع تحت تملک دیگران را دامن می‌زند. ازین جهت هم‌گرایش استعماری برای تصرف کشورهای عقب‌مانده به عنوان تأمین‌کننده منابع مواد خام تشدید می‌شود. منافع صدور سرمایه نیز کار را به تسخیر مستعمرات می‌کشاند: تعرض میان دول امپریالیستی برای گرفتن امتیازهای ویژه سرمایه‌گذاری، نیاز به حفاظت از سرمایه بکاررفته و نیز تضمین استمرار خروج سودهای حاصله و غیره در برابر مبارزات ضد امپریالیستی زحمت‌کشان ملل تحت‌ستم، استفاده از قدرت نظامی و سیاست مستعمراتی را تقویت می‌کند. همه‌ی این عوامل موجب استقرار یک سیستم استعماری در همه قاره‌های محروم جهان گردید.

بعد از جنگ دوم جهانی مبارزات ملل مستعمره‌ها و نیمه مستعمره‌ها اوج بی‌سابقه‌ای یافت و دولت‌های

سرمایه‌داری در اکثر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین دچار مخمصه مهلکی گردیدند. انقلاب‌های دموکراتیک توده‌ای با رهبری احزاب کمونیستی در کشورهای چین، ویتنام، کره و اعلام استقلال بیش از ۵۰ کشور در سراسر جهان هیچ چاره‌ای به جز شکست و عقب‌نشینی برای امپریالیست‌ها در مقابل بیداری فزاینده ستم‌دیدگان این نواحی باقی نگذارد. دیگر تداوم استعمار به شیوه‌ی کهن امکان نداشت. بنابراین امپریالیست‌ها به جز در مناطقی که با شکست نظامی روبه‌رو شده بودند، چهره‌نویسی از استعمار را در قالب «استعمارنو» به نمایش گذاشتند. در این شکل نوین سلطه مستقیم امپریالیسم جای خود را به سلطه رژیم‌های وابسته‌ی عمال آن‌ها داد. این کشورها به اشکال مختلف و از طروق گوناگون و بنا به ماهیت طبقاتی حاکمان‌اشان با هزار بند تحت کنترل دول " فخیمه " و در رأس آن‌ها امپریالیسم آمریکا به عنوان قدرت‌مندترین دولت سرمایه‌داری پس از جنگ قرار دارند و کماکان به عنوان بازار فروش، منابع تأمین مواد خام و سوخت و حوزه‌های سرمایه‌گذاری و مناطقی برای استقرار پایگاه‌های نظامی و... قلمداد می‌شوند. از این‌روی در روند فروپاشی سیستم استعمار کهن، سیستم استعمار نو که به مراتب قهارتر بود، جایگزین آن شد. استعمار به عنوان خصوصیت ذاتی سرمایه‌مالی، که از آن جدائی‌ناپذیر است، حیات خود را می‌پوید. این شکل نوین به اصطلاح سلطه «غیرمستقیم» به هیچ وجه نافی اشکال مداخله‌ی مستقیم؛ نظیر، لشکرکشی نظامی و ترتیب دادن کودتاهای نظامی و غیره نیست. دکترین کارتر مبنی بر ایجاد نیروهای «واکنش سریع» همراه با پشتیبانی کامل متحدین غربی و ژاپنی برای مقابله با انقلاب‌ها در کشورهای تحت نفوذ و تبارز عملی آن در تصرف گرانادا، اشغال لبنان و اعتراف وقیحانه‌ی رونالد ریگان به «دفاع» نظامی از «منافع غرب» در همه نقاط جهان، به همراه وقایع تاریخی بی‌شمار مؤید این حقیقت است.

شکل نوین سلطه به مراتب کارآتر و حتی در مواردی بی‌پرده‌تر از پیش عمل می‌کند، و ماهیت مبارزه ضد امپریالیستی خلق‌های تحت ستم جهان، به رغم این تغییرات اجباری در شکل، اصلاً عوض نشده است و تضاد خلق‌ها با امپریالیسم جهانی به عنوان یکی از تضاد‌های اساسی و برخاسته از مجموعه مناسبات عصر امپریالیسم نه تنها به قوت خود باقی‌ست که به علت بیداری بیشتر خلق‌های جهان و تنگناهای نظام جهانی سرمایه‌داری به مراتب شدت گرفته است. پرولتاریای کشورهای مزبور الزاماً مبارزه ضد امپریالیستی را کماکان به عنوان وظیفه بسیار مهمی در راه نیل به سوسیالیسم پیش روی خود دارد، و این امر خود بیش از پیش موجبات کوشش برای شناخت امپریالیسم و اشکال نوین استعمار و نیز مبارزه با روزیونیسم جهانی و عمال آن را که می‌کوشند اثبات کنند که استعمار نو دیگر استعمار نیست و مبارزه ضد امپریالیستی دیگر ضرورت ندارد، را ایجاد می‌کند.

امپریالیسم به عنوان مرحله‌ی خاصی از سرمایه‌داری

امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری‌ست، مرحله‌ای که سرمایه‌داری در آخرین حد پختگی و عالی‌ترین درجه تکامل خود قرار دارد. این مرحله به رغم حدوث کیفیات نوین ادامه منطقی و دیالکتیکی مرحله‌ی پیشین سرمایه‌داری‌ست. ناکارائی قانون‌مندی‌های سرمایه‌داری در برابر قانون‌مندی‌های تکامل اقتصادی - اجتماعی زندگی بشر که در این مرحله از همه سو بر پوسته‌ی سرمایه‌داری فشار می‌آورد، موجبات پدیداری مختصات و کیفیات ویژه‌ای می‌گردد که مانند سده‌ی در برابر جریان پیشرفت زندگی قرار گرفته و محدودده‌ی مرزهای رشد سرمایه‌داری را نمایان ساخته و زنگ پایان حیات آن را به صدا در می‌آورد. این مختصات و کیفیات ویژه محصول ادامه تکامل اساس‌ترین خصوصیت‌های سرمایه‌داری در عالی‌ترین مدارج رشد خود است. لنین مختصات مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری را چنین تعریف می‌کند:

« ۱) - تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله‌ی عالی و تکاملی خود رسیده که انحصارهایی را که در زندگی نقش قاطعی بازی می‌کنند به وجود آورده است. ۲) - درهم‌آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این «سرمایه مالی». ۳) - صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار جدی کسب می‌نماید. ۴) - اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند پدید می‌آید. ۵) - تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد. » (امپریالیسم به مثابه..)

و کیفیات ویژه سه گانه آن را چنین بیان می‌کند:

«۱- سرمایه‌داری انحصاری‌ست ۲- سرمایه‌داری انگلی یا گنبدیده‌ست ۳- سرمایه‌داری محض است» (امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم)

وجه مشخصه‌ی مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری به وجود آمدن انحصارها و تحکیم آن‌ها به عنوان ارکان اصلی همه زندگی اقتصادی کشورهای صنعتی و گسترش دامنه‌ی عمل این انحصارها در بازار جهانی و به وجود آمدن انحصارهای بین‌المللی که همه منابع مواد خام، بازارهای فروش، حوزه‌های سرمایه‌گذاری و مناطق نفوذ، معاملات سودمند و روابط مالی مربوط به آن را میان خود تقسیم کرده و تحت تأثیر گرایش عینی رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی که پیوسته موجب بروز حالت بی‌قراری در توازن و تناسب نیرو و سرمایه میان آنان می‌گردد، برای تجدید تقسیم منافع در مبارزه‌ی مداومی با یکدیگر به سر می‌برند. این گرایش و مبارزه‌ی رقابتی مربوط به آن از لحاظ عینی جنگ‌های جدیدی را میان دول امپریالیستی پایه‌ریزی می‌کند.

انحصار که پیکره‌ی اصلی اقتصاد جهان سرمایه‌داری به شمار می‌رود مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی آن چه اهمیت دارد درک صحیح از تاریخچه و مکانیسم شکل‌گیری این پدیده است. حرکت هر پدیده الزاماً در تغییرات آن نهفته است و تغییرات مزبور به تدریج در شرائط معینی باعث نفی پدیده و تولد پدیده‌ای نوین می‌شود. قانون تمرکز تولید و سرمایه که خصوصیت اصلی و ذاتی سرمایه‌داری و منبعث از حرکت سرمایه‌ست، در فرآیند تداوم خود کار را از تولید کوچک به تولید بزرگ و از تولید بزرگ به بزرگ‌ترین تولید و ایجاد انحصارهای قدرت‌مند کشانید. رقابت آزاد که از لحاظ عینی مربوط به پراکندگی مالکیت بر ابزار تولید است، محرک تمرکز بوده و این تمرکز شتاب آلوده در مدارج عالی رشد خود در هیئت انحصار با محدود کردن حوزه مالکیت پراکنده، شرائط عینی رقابت آزاد را از بین برده و نیروی لازم را برای گریز از آزادی رقابت به رقابت انحصاری مهیا کرد. آزادی از رقابت سلب شد و انحصار به عنوان پیکره اصلی سرمایه‌داری نوین پایه‌های خود را بر پیکر رقابت آزاد تحکیم کرد. **انحصار به عنوان مولود طبیعی قوانین سرمایه‌داری همه‌ی این قوانین را متأثر ساخته و ترکیبات نوینی را به وجود می‌آورد.** رقابت آزاد به عنوان امری مربوط به گذشته در همان حدود عمومی خود باقی می‌ماند، و انحصار که از بطن آن بیرون آمده است قادر به از بین بردن آن نیست و تضاد میان این دو پدیده همواره در شرائط سرمایه‌داری بر جا می‌ماند.

اما انحصار سرمایه‌داری خود بر پایه متضادی قرار دارد. محدود شدن دامنه مالکیت بر سرمایه در چارچوب انحصارهای عظیم با وجود این که موجبات نفی تکثر رقابت را فراهم می‌کند و سازش و اتحاد خصلت مداوماً تجدید شونده‌ایست که بر پایه این عینیت محقق می‌شود، اما رقابت نیز بر پایه عینیت تعدد انحصارها به عنوان خصلت مداوماً موجود، به طور پیوسته شرائط عینی مربوط به سازش را درهم‌ریخته و به عنوان عامل غالب، شرائط قبل و بعد از هر سازشی را رقم می‌زند. به طور کلی نتیجه‌ی هر سازشی میان انحصارها منوط به نتیجه‌ی مبارزه رقابت آمیز مربوط به آن است.

طفیلی‌گری و گنبدیدگی سرمایه‌داری

طفیلی‌گری و گنبدیدگی یکی دیگر از کیفیت‌های بارز امپریالیسم است. انحصار به عنوان رکن اساسی اقتصاد امپریالیستی امکان گنبدیدگی و طفیلی‌گری را به وجود می‌آورد. در مرحله پیشین رقابت آزاد به عنوان صفت مسلط بر رابطه‌ی سرمایه‌های مختلف، موجب می‌شد که سرمایه‌های مساوی در شاخه‌های مختلف از نرخ سود برابر بهره‌مند شوند و نرخ سود متوسط محصول این رقابت آزاد عمومی بود. ولی در این مرحله تثبیت قیمت‌های انحصاری به جای قیمت‌های تولیدی، توزیع خودبه‌خودی و «طبیعی» ارزش اضافه را متأثر ساخته و نرخ سود متوسط عمومی را به نفع سود انحصاری تقلیل می‌دهد. در شرائط رقابت آزاد بکارگیری تکنولوژی جدید در تولید باعث کاهش قیمت تولیدی شده و اهرم مؤثری بود که سرمایه‌داران برای دستیابی به سود ویژه از آن بهره می‌گرفتند. از این روی انگیزه‌ی رشد نیروهای مولده و ابداع تکنیک‌های تازه برای بهبود شرائط تولید خصلت‌نمای این دوران بود. ولی با سیطره قیمت‌های انحصاری الزاماً انگیزه مزبور کاهش می‌یابد و تمایل به

رکود و گنبدیگی به وجود می‌آید. در عین حال سودهای انحصاری امکان اقتصادی معینی را برای صاحبان انحصارها ایجاد می‌کند تا پروانه اختراعات جدید را خریداری کرده و دور از دسترس رقبا بایگانی کنند. البته رقابت در سطح بین‌المللی میان انحصارهای بزرگی که از امکانات مشابهی برخوردارند و ضرورت اصلاحات تکنیکی به خاطر دست‌یابی به قیمت‌های پائین‌تر تولیدی و حفظ سهم بازار کماکان بر جای خود باقی مانده و تشدید نیز می‌شود. بدیهی‌است فرمول سود ویژه که عمدتاً حاصل کاربرد تکنولوژی تازه و روش‌های بهبودیافته تولید می‌باشد فقط در محدوده انحصارها (به علت قبضه اختراعاتها و نیروی کار ماهر) عمل می‌کند. تملک انحصاری مستعمره‌ها از طریق تبدیل آن‌ها به بازارهای انحصاری و منابع انحصاری مواد خام ارزان که امکان پائین آوردن قیمت تولیدی و تقویت سود انحصاری را مصنوعاً بیشتر می‌کند نیز باعث گرایش به رکود و گنبدیگی می‌شود.

سودهای انحصاری باعث رشد قشر نزول‌خواران در کشورهای سرمایه‌داری می‌شود که سرمایه کلانی را به شکل اوراق بهادار در تملک خود داشته و به کلی از تولید جدا هستند و به قول لنین «حرفه‌ی آنان تن آسانی‌ست» و از سود سهام و بهره ارتزاق می‌کنند. صدور سرمایه به کشورهای دیگر بیش از پیش موجب بسط دامنه‌ی این جدائی می‌گردد و به این طفیلی‌گری خصلتی جهانی می‌بخشد.

انتقاد از امپریالیسم

در دوران ما انتقاد به امپریالیسم کمابیش در همان قالب‌های طبقاتی آغاز قرن بیستم و اما به شکل متفاوت ظهور کرده است. ولی آن چه که در این میان از ویژه‌گی برخوردار است بروز روزیونیسم در حزب کمونیست شوروی و شکل‌گیری این روزیونیسم و تبدیل این حزب به یک حزب بورژوا- امپریالیستی‌ست. حزب مزبور نوع معینی از برخورد به امپریالیسم را در قالب «تئوری‌های مارکسیستی» از پایه‌ی موقعیت اقتصادی-سیاسی و نظامی مخصوص به خود ارائه می‌دهد. لذا بررسی «تئوری»های مذکور در رابطه با موضوع انتقاد از امپریالیسم عمده‌ی اهمیت را در دوران اخیر به خود اختصاص داده است. این «تئوری»ها به موازات فرآیند قدرت‌گیری این کشور در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی و ایجاد «بلوک شرق» به صورت منظومه‌ی منظمی درآمده و اساس عمل‌کرد این حزب و متحدین آن را در سطح جهانی تشکیل می‌دهند

اسکلت‌بندی این «تئوری»ها چنین است:

از انقلاب اکتبر به این سو عصر امپریالیسم پایان گرفته و عصر نوینی آغاز شده است که در آن با تشکیل و تحکیم «سیستم جهانی سوسیالیستی» تضادهای عصر امپریالیسم جای خود را به تضاد میان دو سیستم جهانی سوسیالیستی و سرمایه‌داری سپرده اند. عصر اخیر عصر گذار به سوسیالیسم است و در آن امپریالیسم عمده‌گی خود را از دست داده است. عموم تضادهای عصر امپریالیسم یعنی؛ تضاد کار و سرمایه، تضاد خلق‌ها با امپریالیسم و تضاد میان امپریالیست‌ها، تحت تأثیر تضاد تعیین‌کننده‌ی میان دو سیستم هدایت می‌شوند. و از آن جا که سیستم سوسیالیستی به علت خصلت بالنده‌ی خود به نحو دائم‌التزایدی در مسابقه با سیستم سرمایه‌داری خصلتاً زوال‌یابنده موقع غالب و پیش رونده دارد، در نتیجه تنها برخوردی به سرمایه‌داری جهانی صحیح است که موقعیت جاری و موجود میان دو نظام را خدشه‌دار نسازد و از آن جا که پروسه‌ی پیروزی سیستم سوسیالیستی بر سیستم سرمایه‌داری در روندی خودبه‌خودی و بر پایه‌ی خصائل «طبیعی» به دست خواهد آمد، در نتیجه اصل همزیستی مسالمت‌آمیز میان دو سیستم به عنوان تاکتیک و استراتژی برخورد به نظام جهانی سرمایه‌داری از سوی کشورهای سوسیالیستی فرمول‌بندی می‌شود. بر اساس این ساختمان تئوریک کلیه تضادهای نظام سرمایه‌داری، که البته همگی متعلق به عصر «پیشین» هستند، الزاماً می‌بایست در پرتو حل خودبه‌خودی تضاد میان دو نظام مزبور و استراتژی آن یعنی همزیستی مسالمت‌آمیز حل گردند. از این روی جنبش بین‌المللی کارگری برای مبارزه با سرمایه‌داری جهانی از «جهان سوسیالیستی» الهام گرفته و از طریق مسالمت‌آمیز قدرت را به دست می‌گیرد. خلق‌های کشورهای «در حال رشد»، که

مسأله‌ی استقلال سیاسی خود را در برابر امپریالیست حل کرده اند، وارد مرحله‌ی نوینی شده‌اند که عصر اساسی مبارزه با امپریالیسم را برای آن‌ها مبارزه در راه ترقیات اجتماعی- اقتصادی تشکیل می‌دهد و جنبش‌های رهائی‌بخش مربوط به گذشته می‌باشند.

از سوی دیگر برای امپریالیست‌ها بر مبنای وقوف به ضعف ذاتی خود در مقابله با سیستم سوسیالیستی و خطر مهلک یک جنگ هسته‌ای، اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به عنوان نیروی اصلی تکامل جهان قابل پذیرش بوده و از این طریق احتمال حل مسالمت‌آمیز تضاد میان دو نظام و تضاد میان دول امپریالیستی و استقرار « صلح پایدار » بر این مبنای قویاً وجود دارد.

این رویزونیست‌ها نیز نوعاً می‌بایست اتکای خود را برای دور زدن اصول انقلابی مارکسیسم - لنینیسم بر « **اوضاع دگرگون شده** » قرار دهند. بنابراین در جست و جوی این مستمسک با آغاز از نفی عصر امپریالیسم، به رغم جنبه‌ی خشن این نفی، به اصطلاح مطمئن‌ترین نقطه اتکا را برای نفی تئوری لنینی امپریالیسم و از آن جا پرده پوشی ژرفش تضادهای اساسی‌ای که محصول مجموعه مناسبات مربوط به عصر امپریالیسم است به دست می‌آورند؛ و بر مبنای این « تغییر » پایه‌ریزی « تئوری نوین » تسهیل می‌گردد:

« لنین دوره‌ی تاریخی قرن بیستم تا انقلاب اکتبر را عصر امپریالیسم، جنگها و انقلابات پرولتری توصیف می‌نمود. در آن زمان امپریالیسم نیروی عمده دوران خود بود. اما اوضاع با تشکیل و تحکیم سیستم جهانی سوسیالیستی به کلی دگرگون شده است. تضاد سرمایه‌داری با سوسیالیسم خصلتی اساسی دارد. زیرا این تضاد گرایشهای عمده‌ی پیشرفت جامعه را معین کرده و بر همه‌ی تضادهای دیگر تأثیر تعیین‌کننده دارد. » (در شناخت امپریالیسم معاصر- ص ۶۹ ج دوم- تأکید از ما است)

« امروز بین دو سیستم جهانی موجود، سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه‌داری مسابقه و مبارزه‌ی شدیدی جریان دارد. در جریان این مبارزه سیستم سوسیالیستی نشان داده که در همه زمینه‌های اقتصادی - سیاسی - ایدئولوژیک و فرهنگی به طور قیاس‌ناپذیری بر سرمایه‌داری برتری دارد. **تضاد میان دو سیستم تضاد اساسی عصر ما را که عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است تشکیل می‌دهد.** » (همان جا ص ۷۴ ج دوم- تأکید از ما است.)

اما هیچ‌گاه چنین توصیفی از لنین وجود نداشته است. احتساب این نظریه‌ی رویزونیستی به لنین تنها کوششی است برای تبدیل کردن لنین به اهرمی برای فروپاشی تئوری لنینی امپریالیسم. لنین در پیش گفتار ترجمه فرانسه و آلمانی رساله «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» در ژوئیه ۱۹۲۰، یعنی قریب سه سال پس از انقلاب اکتبر چنین توصیفی ارائه می‌دهد:

« امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تأیید شده است. »

این عبارت نه تنها به این معنی است که سرمایه‌داری در مرحله‌ی امپریالیستی خود به یک نظام جهانی گسترش یافته و به موازات این گسترش دامنه موجب گسترش روابط خود به همه جهان و ارتقاء تضاد میان کار و سرمایه به تضادی در مقیاس جهانی و تبدیل آن به تضاد اصلی عصر گردیده است. تضادی که ویژه‌ی تاریخ این مرحله از تکامل جامعه بشری بوده و ادامه‌ی تکامل تاریخ جوامع نیز منوط به حل این تضاد است. و خیزش عمومی پرولتاریا در خلال جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ در عمده‌ترین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مؤید عینی این حقیقت است. کما این که در مرحله‌ی رقابت آزاد تضاد میان سرمایه‌داری و فئودالیسم (همه سیستم‌های پیشا سرمایه‌داری) دارای چنین کارکتر تاریخی - جهانی‌ای بود. تضاد اخیر در مرحله انحصاری سرمایه‌داری به سطح تضادی مربوط به گذشته تنزل کرده است. این مسأله که سرمایه‌داری به مثابه یک نظام جهان‌شمول در مرحله‌ی امپریالیستی خود به اوج تکامل رسیده و قانونمندی‌های رشد آن در تضاد با قوانین رشد جوامع قرار می‌گیرد، نمایان‌گر این است که نظام سرمایه‌داری دیگر به یک نظام ارتجاعی بدل شده و

مرحله‌ی زوال خود را می‌پیماید. لنین سه خصلت عمده این مرحله را چنین می‌شمرد: ۱- سرمایه‌داری انحصاری ۲- سرمایه‌داری طفیلی و گنبدیده ۳- سرمایه‌داری رو به زوال و محتضر.

مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری مؤید انتقال سرمایه‌داری به طور کلی به نظام عالی‌تر سوسیالیستی است. عوامل محرکه این انتقال الزاماً محصول مجموعه مناسبات حاکم بر این دوره انتقالی و ناشی از قانون‌مندی حرکت سرمایه انحصاری و عمل‌کرد تضادهای ناشی از این قوانین می‌باشد. تضاد پرولتاریا با بورژوازی در این مرحله تنها با سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا حل خواهد شد. و این مسأله در مرحله‌ی امپریالیسم مشروعیت تاریخی- جهانی یافته است. با تشدید سیاست مستعمراتی در عصر امپریالیسم تضاد خلق‌ها با امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه شدت می‌یابد و تنها انقلاب‌های دموکراتیک با رهبری پرولتاریا در این مناطق جهان قادر به حل این تضاد، که خصلت قویاً قهرآمیز دارد، می‌باشند. سومین عامل محرکه این دوران انتقال تضاد میان خود امپریالیست‌هاست که در همین جهت حرکت می‌کند. تشدید تضاد میان کارکرد قوانین سرمایه‌داری در آخرین مرحله آن با موقعیت بازارهای فروش، منابع مواد خام و حوزه‌های سرمایه‌گذاری و... رشد تضاد پرو لئاریای بین‌المللی و خلق‌های مناطق تحت سلطه با بورژوازی جهانی موجبات تشدید تضاد میان دول امپریالیستی می‌گردد. تضاد مزبور به رغم آن که به نیت تحکیم موقعیت فلان یا بهمان دولت یا گروه سرمایه‌داری عمل می‌کند. ولی بروز بحران‌ها، جنگ‌های محلی و جهانی که ناشی از عمل‌کرد این تضاد است، خود باعث پیدایش زمینه عینی مناسبی برای رشد انقلاب‌های سوسیالیستی و رهایی‌بخش شده که در مجموع باعث تضعیف موقعیت سرمایه به لحاظ عمومی می‌گردد. لذا تا وقتی که دول امپریالیستی وجود دارند، تا وقتی که سرمایه مالی و انحصارها وجود دارند، این تضادها به همین‌گونه عمل می‌کنند، و انرژی لازم را از همین مناسبات تأمین می‌نمایند.

اما در مورد نفی عصر امپریالیسم؛ تا وقتی که انحصارها در منشأ پیدایش خود یعنی در جبهه‌ی مقدم کشورهای بزرگ سرمایه‌داری؛ یعنی، اروپا، آمریکا و ژاپن و... قدرت را به دست دارند، حرفی از پایان عصر امپریالیسم در میان نمی‌تواند باشد، چه رسد به این که وسیع‌ترین اراضی جهان و کشورهای این مناطق در زیر چتر عمل این دول معظم به اشکال گوناگون به عنوان پشت جبهه قرار داشته باشند. لنین برای عصر امپریالیسم پنج ممیزه را لازم می‌دانست که الزاماً برای نفی امپریالیسم نفی آن‌ها نیز ضروری است. آن چه که روشن است حضور این پنج مختصه در عرصه جهانی غیر قابل انکار است.

آفریدن عصر نوینی به نام «عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم» منفک از عصر امپریالیسم و پس از آن در حالی که خود فاز سوسیالیسم، دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم می‌باشد، عنصر اصلی این تقلب تئوریک است. میان سرمایه‌داری انحصاری دولتی به عنوان عالی‌ترین و آخرین شکل سرمایه‌داری و فاز اولیه جامعه کمونیستی، یعنی سوسیالیسم، هیچ مرحله‌ی گذاری نمی‌تواند وجود داشته باشد. فرق اساسی میان چنین سرمایه‌داری‌ای با سوسیالیسم تنها در دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان دولت دوران گذار است. دولتی که وظیفه دارد فرآیند انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم را با اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی در همه زمینه‌ها رهبری کند. و پرولتاریا دیکتاتوری خود را از طریق یک دوره‌ی گذار به دست نیآورده، که به وسیله‌ی قیام سازمان یافته خود در روند مبارزه‌ی طبقاتی، ماشین دولتی بورژوازی را در هم شکسته و دیکتاتوری خویش را مستقر می‌کند.

مرحله‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تنها عنوان صحیحی برای مرحله‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری است. که در آن اجتماعی شدن تولید به قدری گسترش یافته است که مانع عمده برای گذار به فاز اولیه جامعه کمونیستی فقط لغو قدرت سیاسی بورژوازی است. و پرولتاریا با درهم شکستن این قدرت سیاسی بلافاصله وسائل تولید را اجتماعی اعلام می‌کند و کار انتقال به فاز عالی را تحت دیکتاتوری خود در یک دوره گذار سوسیالیستی آغاز می‌کند. لنین می‌گوید:

« روشن است که چرا امپریالیسم سرمایه‌داری محتضر، سرمایه‌داری در حال گذار به سوسیالیسم است. انحصار که از بطن سرمایه‌داری سر بر می‌آورد، دیگر سرمایه‌داری در حال مرگ، آغاز گذار به سوی سوسیالیسم است.» (امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم)

از نقطه نظر تئوری هیچ مرحله‌ی واسطی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم قرار ندارد و مرحله‌ی آخرین سرمایه‌داری که تحت شکل سرمایه‌داری دولتی است بزرگ‌ترین مانع در مقابل انتقال به سوسیالیسم است. از سوی دیگر همین مرحله چون کاتالیزوری شرایط لازم را برای آفرینش سوسیالیسم به مثابه سنتز همه‌ی تضادهای جامعه سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. آن چه در این مرحله مداوماً وجود دارد استحاله‌ی انقلابی نظام کهن به نظام نوین است. و بازار این استحاله انقلاب‌های پرولتری در کشورهای امپریالیستی و انقلاب‌های دموکراتیک با رهبری طبقه کارگر در کشورهای تحت سلطه است.

« سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود هیچ پله‌ی واسطی وجود ندارد.» (خطر فلاکت و راه مبارزه با آن - سپتامبر ۱۹۱۷ لنین)

از این رو قائل شدن یک عصر مجزا میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم که به منزله‌ی انتقال از سرمایه‌داری به عصر نوینی جدا از عصر سوسیالیسم و پیدایش تضاد های نوین خواهد بود، الزاماً موجبیست برای پرده پوشی ژرفش تضادهای سرمایه‌داری که در مرحله امپریالیستی به انتها درجه شدت می‌یابد و تبدیل شدن به مباشرین کارگری امپریالیسم جهانی.

به جهت این « تئوری » ما در لحظاتی از تاریخ قرار داریم که به رغم انتقال از یک دوران تاریخی بزرگ کیفیت نوینی حادث نشده است و به عبارت دیگر « کوه موش زائیده است » و تاریخ نیز به رغم قانون تکامل خود، به اخلاف برنشتین و کائوتسکی متوفی التجأ آورده و به عنوان انتقال به سوسیالیسم به عصر «گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم» رسیده است. این عصر «نوین» هر چه که باشد از دید ماتریالیسم تاریخی بر پایه‌ای کمی قرار دارد و از لحاظ اقتصادی-اجتماعی و در مقیاس تاریخی جهانی به بلوغ کیفی متفاوتی نمو نموده است. و از این نقطه نظر در حالت به اصطلاح « کیفی » گذار قرار دارد. عصر مزبور بدون شک یک عصر رویزیونیستی و مربوط به نفی تضاد و تبدیل کمیت به کیفیت و چنان چه خواهیم دید آویخته شدن به زنجیر تأثیر متقابل است به عنوان عنصر تعیین کننده دیالکتیک تکامل.

« سیاست اتحاد شوروی و تمامی سیر حوادث رفته‌رفته دنیای سرمایه‌داری را به بازشناختن این واقعیت وامی‌دارد که به ضرورت برقراری روابط با کشورهای سوسیالیستی بر اساس همزیستی مسالمت‌آمیز وقوف یابند. اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به نیروی واقعی تحول جهانی بدل شده است. (در شناخت امپریالیسم معاصر ص ۹۸ ج یکم- تأکید از ما است)

« اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به نیروی واقعی تحول جهانی بدل شده است ». محمل عمده‌ی رویزیونیسم معاصر در بطن همین عبارت نهفته است. پس تحول جهانی به سوی استقرار نظام جهانی سوسیالیستی حرکت می‌کند و همزیستی مسالمت‌آمیز به عنوان اصل مربوط به مناسبات دول سوسیالیستی و سرمایه‌داری به نیروی واقعی این تحول بدل شده است. بنا بر این ما در عصری زندگی می‌کنیم که نه عصر سرمایه‌داریست و نه عصر سوسیالیسم و جهان امروز به مثابه‌ی پدیده‌ای که دو مقوله‌ی اصلی متضاد یعنی دو سر تضاد آن را دو سیستم متفاوت تشکیل می‌دهند و هم زیستی صلح‌آمیز چون الگوی ارتباط این دو سر تضاد نهایتاً موجبات بسط مسالمت‌آمیز سیستم سوسیالیستی و حتماً پدیداری نظام کمونیستی جهانی را در انتهای گذار فراهم می‌کند. کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد. هر پدیده‌ی ارگانیک از جمله یک جامعه طبقاتی در تحلیل نهائی تحت تأثیر تضادهای درونی خویش متحول می‌گردد و این دو سیستم نیز میرا از این الزام نیستند. اما تحول این دو پدیده‌ی مجزا در عین حال به دلیل هم‌جواری و همزیستی تاریخی الزامی متأثر از یک‌دیگر می‌باشد. این تأثیر خصلت تعیین کننده‌گی نداشته و تنها در حدود تشدید و یا تقلیل تضادهای درونی دو سیستم می‌تواند عمل کند. بنا بر این روند تحول جهانی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم محصول رشد تضادهای خود سیستم سرمایه‌داریست. سرمایه‌داری از درون منفجر می‌شود نه از بیرون. میرندگی سرمایه‌داری در آخرین مرحله ناشی از شرایط عینی انقلاب‌ها بوده و زیر فشار این انقلاب‌ها به سوسیالیسم بالنده بدل می‌شود. البته تحت شرایط معینی چنین دو پدیده‌ای بر اساس تناسب قوای معینی قادر خواهند بود

به نفعی مکانیکی یک‌دیگر مبادرت ورزند، کما این که دولت سوسیالیستی اکتبر تحت چنین فشار مکانیکی‌ای تا مرز ساقط شدن نیز پیش رفت. لذا دو جهان ماهیتاً متفاوت از لحاظ کلی راه‌های جداگانه‌ی تکامل خود را طی می‌کنند و محصول برخورد آنان بر پایه خود تنها می‌تواند به نفعی مکانیکی یکی منجر شود و فراتر از این تنها قادر خواهند بود با تقویت تضادهای درونی هم بر روند حرکت یکدیگر اثر بگذارند. از این جهت « ارتقاء » دادن اصل هم زیستی مسالمت‌آمیز در حد « نیروی واقعی تحول جهانی » تنها کوششی‌ست برای جلوگیری از رشد نیروهای واقعی این تحول و تبدیل شدن به ضد انقلاب کامل.

این اصل نه تنها نیروی واقعی تحول جهانی نیست که تنها بخشی از سیاست خارجی پرولتاریای به قدرت رسیده است. ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بلام نازع رشد سرمایه‌داری‌ست که ناگزیر پیروزی سوسیالیسم را ابتدا در چند کشور و حتی در یک کشور ایجاد می‌کند. و این خود هم‌زیستی میان دو نظام را برای مدت‌ها در تاریخ به یک عینیت ناگزیر بدل می‌کند. اصل مزبور از لحاظ تاریخی با برپائی دولت پرولتری در اکتبر ۱۹۱۷ متولد شد و محدوده‌ی عمل آن در چارچوب همین عینیت بود. تا آن جا که بتوان یک دولت سوسیالیستی را در میان جهان سرمایه‌داری پدیده‌ای مجزا محسوب کرد، مسأله‌ی عمده چگونگی بقا این کشور در محاصره سرمایه‌داری است و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در پاسخ به این مهم پی‌ریزی شد. ولی عینیت هم‌زیستی حتمّیت مسالمت‌آمیز بودن این هم‌زیستی را تضمین نمی‌کند. این خود پایه‌ی عینی محدود، ناپایدار و موقتی اجرای اصل مزبور را نشان می‌دهد.

کوشش برای تأمین شرائط صلح‌آمیز از نقطه نظر منافع ساختمان سوسیالیسم برای پرولتاریای از بند رسته امری بدیهی‌ست، ولی خصلت قهرآمیز میان دو نظام از ریشه متضاد علیه این گرایش صلح‌آمیز عمل می‌کند. در حقیقت در تمام طول دوره تاریخی هم‌زیستی، این خصلت ذاتی قهر میان دو نظام است که به عنوان گرایش دائمی و مسلط عمل می‌کند و کشور سوسیالیستی مفروض می‌بایست هوش‌مندانه و با وفاداری به وظایف تاریخی خود، با استفاده از جدائی منافع، ضعف و تضاد میان دول سرمایه‌داری دوره‌های کوتاه مسالمت را به رغم صفت قهری میان دو نظام برای خویش تأمین کند و با استفاده از این دوره‌های کوتاه « تنفس » به تحکیم سیاسی، سازمانی، اقتصادی و نظامی خود بپردازد.

« تا زمانی که سرمایه‌داری و سوسیالیسم باقی هستند نمی‌توانند با هم سازگاری داشته باشند، سرانجام یکی بر دیگری پیروز خواهد شد. یا فاتحه جمهوری شوروی را خواهد خواند یا فاتحه سرمایه‌داری جهانی را. » (سخنرانی در جلسه فعالین سازمان مسکو-۶ دسامبر ۱۹۲۰-لنین)

« اما مسأله‌ای چون وجود جمهوری شوروی در کنار کشورهای سرمایه‌داری، وجود جمهوری شوروی محصور در میان کشورهای سرمایه‌داری برای سرمایه‌داران جهان چنان ناپذیرفتنی‌ست که آن‌ها را به استفاده از هر فرصتی برای تجدید جنگ وا می‌دارد. » (گزارش پیرامون مسأله واگذاری امتیاز-۲۱ دسامبر ۱۹۲۰-لنین)

و تا آن جا که کشوری سوسیالیستی به عنوان مأوای بخشی از پرولتاریای بین‌المللی که به قدرت رسیده است به مجموعه تضادهای جهان سرمایه‌داری وابسته است، مسأله‌ی عمده‌ی دیگری یعنی چگونگی تأثیرگذاری بر رشد این تضادها از نظر انترناسیونالیسم مطرح است. سوسیالیسم فی‌النفسه پدیده‌ای جهانی‌ست و این موضوع که این پدیده همواره از طریق درهم‌شکستن حلقه‌ای ضعیف از سیستم در محدوده‌ی مکانی خاصی وقوع می‌یابد جهان شمولی ماهوی آن را نفعی نمی‌کند. دوران تاریخی دولت ملی به عنوان مقوله‌ای مربوط به سرمایه‌داری به گذشته تعلق دارد و هر دولت سوسیالیستی حتی منفردی الزاماً یک دولت انترناسیونالیست است و به رغم انفراد جغرافیائی خود به شدت تحت تأثیر تضادهای جهان اطراف خود قرار دارد، چه از لحاظ کوششی که از سوی بورژوازی برای ساقط کردن آن می‌شود، و چه از لحاظ کوششی که این دولت طراز نوین باید در جهت ساقط کردن جهان سرمایه‌داری بکند. همین کیفیت جهان شمولی دولت پرولتری ایجاد می‌کند که دو مسأله‌ی عمده پیش روی خود را در آمیخته با هم و به عنوان یک هدف دنبال کند؛ و حتی فراتر رفته، بقا خویش را تنها وسیله‌ای برای هدف سرنگونی سرمایه‌داری بداند. لنین، قبل از ایجاد دولت سوسیالیستی، مضمون کلی وظایف پرولتاریای پیروزمند را چنین فرمول‌بندی می‌کند:

« پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه‌داری و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود در مقابل بقیه جهان سرمایه‌داری پیا خاسته، طبقات ستمکش کشورهای دیگر را به سوی خویش جلب می‌نماید. در این کشورها بر ضد سرمایه‌داری قیام بر پا می‌کند و در صورت لزوم حتی بر ضد طبقات استثمار کننده و دولت‌های آنان با نیروی نظامی دست به اقدام می‌زند.» (در باره شعار کشورهای متحده اروپا ۱۹۱۵-لنین)

و **استالین** در ۱۹۲۵ عنوان کرد که یکی از مشخصه‌های انحلال‌طلبی عبارت است از:

« بی باوری به انقلاب‌های پرولتاریای بین‌المللی و بی‌باوری به پیروزی آن و شک و تردید نسبت به جنبش آزادی‌بخش ملی مستعمرات و کشورهای وابسته.... و عدم درک ابتدائی‌ترین طلبات انترناسیونالیسم است و بنا براین پیروزی سوسیالیسم در یک کشور هدف نبوده بلکه وسیله‌ای برای پیشرفت و پشتیبانی انقلاب در کشورهای دیگر می‌باشد.» (کلیات ج ۷)

روشن است که بسط دامنه همزیستی مسالمت‌آمیز به اوضاع و احوال مشخص جهانی ارتباط لاینفک دارد. در شرایط معینی می‌توان و باید از تضادهای میان دول سرمایه‌داری برای تضعیف کل سیستم و جلوگیری از جنگ‌های ارتجاعی که مستقیماً باعث کشتار مردم جهان می‌شود و جنگ‌ها و تزیقاتی که علیه دولت سوسیالیستی اعمال می‌کنند بهره گرفت. دوره‌ی بعد از انقلاب اکتبر در زمان حیات لنین سراسر مشحون از چنین بهره‌گیری‌هایی است.

« ما این تب و تاب مسابقه امپریالیستی را به درستی در نظر گرفتیم [برای گرفتن امتیاز در روسیه] و با خود گفتیم باید از اختلاف میان آنها به طور منظم استفاده کرد تا مبارزه آنها را علیه ما دشوار ساخت. (سخنرانی در باره وضع داخلی و خارجی ما و وظایف حزب - نوامبر ۱۹۲۰- لنین)

« بزرگ‌ترین عاملی که به ما امکان می‌دهد در این وضع بغرنج و کاملاً استثنائی به موجودیت خود ادامه دهیم آن است که کشور سوسیالیستی با کشورهای **سرمایه‌داری** روابط بازرگانی برقرار سازد.» (همان جا)

« جنگ برای مدتی به عقب انداخته شده است. سرمایه‌داران به جست و جوی بهانه‌هایی برای جنگ خواهند پرداخت. اگر آنها پیشنهاد ما را بپذیرند و به قبول امتیاز تن در دهند کارشان دشوارتر خواهد شد. (سخنرانی در جلسه فعالین سازمان مسکو - ۱۹۲۰ لنین)

« اشتباه بزرگی است اگر تصور بشود که قرارداد مسالمت‌آمیز در باره واگذاری امتیاز، قرارداد مسالمت‌آمیز با سرمایه‌داران خواهد بود. این قراردادی است در باره جنگ، ولی این قرارداد در قیاس با زمانی که بهترین تانک‌ها و توپ‌ها را علیه ما به کار می‌بردند، قراردادی است برای ما کم خطرتر و...» (**گزارش پیرامون مسأله واگذاری امتیاز** (۲۱ دسامبر ۱۹۲۰- لنین)

« من بر آنم که ما در این مورد توافق خواهیم داشت که سیاست واگذاری امتیاز در عین حال سیاست ادامه جنگ است، ولی وظیفه ما عبارت است از: حفظ موجودیت جمهوری سوسیالیستی یکه و تنهای محصور در میان دشمنان سرمایه‌دار، حفظ یک جمهوری به مراتب ضعیف‌تر از دشمنان سرمایه‌دار پیرامون آن و بدین‌سان محروم ساختن دشمنان از امکان اتحاد با یک‌دیگر برای مبارزه علیه ما و نیز جلوگیری از اجرای سیاست آنها و امکان ندادن به آنها برای پیروز شدن بر ما.» (همان جا)

معهدا رویونیست‌های روسی در حالی که معتقدند « در جریان این مبارزه سیستم شوروی نشان داد که در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی به طور قیاس‌ناپذیری بر سیستم سرمایه‌داری برتری دارد» سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را که به طور اساسی مربوط است به بقا کشور سوسیالیستی ضعیفی که بر پای خود استوار نیست، به چنان مدارجی ارتقا داده‌اند که نه تنها همه سیاست خارجی آنان را در بر می‌گیرد، که به « نیروی واقعی تحول جهانی » تبدیل شده و همه سیاست مبارزه طبقاتی را شامل شده

نفوذ رویزیونیسم در حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به سردمداری **نیکیتا خروشچف** در ادامه خود باعث قلب ماهیت حزب مزبور و تبدیل آن به یک حزب بورژوا-امپریالیستی بر پایه موقعیت اقتصادی و نظامی کشور روسیه و مدافع منافع امپریالیسم جهانی و نیروی ضد انقلاب جهانی گردیده است. این حزب از لحاظ مسلکی محصول ادامه تکامل جریان سوسیال دموکراسی بین‌الملل دوم و از لحاظ عینی محصول شکست پرولتاریا در مبارزه طبقاتی در شوروی و کرنش در برابر امپریالیسم جهانی‌ست. بازتاب تئوریک این قلب ماهیت در تئوری‌های گذار مسالمت‌آمیز برای پرولتاریای بین‌المللی و نفی جنبه انقلابی مبارزه طبقاتی و نفی جنبه انقلابی جنبش‌های رهائی‌بخش و نفی جنبه قهری تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری خود را می‌نمایاند. ما برای باقی ماندن در چارچوب بحث خود دو مورد اول را به بحث می‌کشیم:

« انحصار دولتی در صورتی می‌تواند به عموم خلق خدمت کند که قدرت دولتی از بورژوازی سلب شود. برای این کار احتیاج به انقلاب سوسیالیستی است که بتواند دیکتاتوری پرولتاریا برقرار کند. **آیا این عمل کم و بیش به صورت مسالمت آمیز صورت می‌گیرد، یا این که قدرت با شورش مسلحانه پرولتاریا انتقال می‌یابد؟ پاسخ به این سؤال به شرایط مشخص هر کشور، تناسب نیروها میان پرولتاریا و بورژوازی، آگاهی انقلابی و درجه سازمان‌یافته‌گی طبقه کارگر و استعداد وی در جلب سایر توده‌های زحمت‌کش به صفوف خود بسته‌گی دارد.**» (در شناخت امپریالیسم معاصر ص ۱۴۶ ج یکم - تأکید از ما است.)

لنین در دولت و انقلاب می‌گوید:

« به طور کلی می‌توان گفت از **طفره** رفتن در مورد مسأله‌ی روش انقلاب پرولتری نسبت به دولت، از طفره رفتنی که به حال اپورتونیسم سودمند بوده و بدان نیرو می‌بخشد، تحریف مارکسیسم و ابتذال کامل آن پدید می‌آید. »

روشن است که رویزیونیسم بنا بر الزام در حفظ شکل مارکسیستی خود ناگزیر نخواهد توانست صریحاً روش پرولتاریا را در برخورد به دولت نفی کند، بنا بر این به قول لنین از آن طفره می‌رود و همین طفره رفتن از اصلی که عصاره‌ی آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی است، به معنی طفره رفتن از مارکسیسم - لنینیسم به طور کلی‌ست. مشاجره لنین با اپورتونیست‌های بین‌الملل دوم و در رأس آنها کارل کائوتسکی برای اثبات حتمیت اعمال قهر به منظور در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی موضع قطععی مارکسیسم را در این باره روشن می‌سازد. اما رویزیونیست‌های معاصر به رگم فحاشی به کائوتسکی و در اثنای چسبانیدن خود به لنین از موضع «فعال کردن» لنینیسم باز هم به ناچار به کائوتسکی پناه می‌برند. به قول رئیس برژنف، رویزیونیست متوفی: این است دیالکتیک پیشرفت.

قهر انقلابی، حتی در هنگام طرح کردن تئوریکی مسأله موکول به « شرایط مشخص ویژه»، «تناسب نیرو»، «ارتباط با توده» و غیره می‌شود. این همان طفره رفتن از انقلاب و عملیات انقلابی توده‌ها، تکامل کائوتسکیسم و روی گردانیدن قطععی از مارکسیسم و تبدیل شدن به دشمن طبقاتی پرولتاریای جهان است. لنین در «**دولت و انقلاب**» در باره سرمایه‌داری انحصاری دولتی می‌گوید:

« ولی مکانیزم اداره اجتماعی امور در این جا دیگر آماده شده است. کافی‌ست سرمایه‌داران را سرنگون ساخت، **مقاومت این استثمار پیشه‌گان را با مشت آهنین کارگران مسلح در هم کوفت، ماشین بوروکراتیک دولت کنونی را در هم شکست...**»

این همان شیوه طرح انقلابی روش انقلاب پرولتری نسبت به دولت بورژوا هاست؛ صریح، روشن و بدون توکل به «شرایط»، «تناسب نیرو» و غیره.

سوسیال امپریالیست‌های روسی با جنبش‌های آزادی‌بخش نیز در نقش مبلغین استعمار نو ظاهر شده و طریق

مبارزه با جنبش‌های مزبور را تئوریزه می‌کنند:

« مارکسیست لنینیست‌ها معتقدند که نخستین مرحله‌ی جنبش‌های رهائی‌بخش ملی به طور اساسی به پایان رسیده است و اکنون این جنبش به مرحله‌ی دوم خود که عبارت است از مبارزه به سود استقلال اقتصادی و در نتیجه تحکیم هر چه بیشتر استقلال سیاسی است، گام نهاده است. در این مرحله مقاصد، شکل‌ها و اهداف مبارزه باید تغییر یابند و اقدامات اجتماعی- اقتصادی ترقی خواهانه عصر اساسی مبارزه با استعمار نو را تشکیل می‌دهد. برای این منظور می‌توان از قدرت دولتی برای رسیدن به اهداف ضد امپریالیستی سود جست.» (در شناخت امپریالیسم معاصر - ص ۱۷۰ ج دوم)

« نخستین مرحله‌ی جنبش رهائی‌بخش ملی به طور اساسی به پایان رسیده است!» این نخستین مرحله دقیقاً منطبق است با اضمحلال سیستم استعمار کهن و جایگزینی آن با استعمار نو. پس حاکمیت نئو کلنیالیسم از نگاه رویزونیسم روسی به معنی پایان مرحله نخست جنبش رهائی‌بخش است. تا قبل از جنگ دوم جهانی اساس رابطه کشورهای امپریالیستی با کشورهای تحت سلطه مبتنی بر حضور مستقیم نیروهای سیاسی و نظامی و اعمال سرکوب مستقیم و پیوسته بود. ارتقاء آگاهی زحمت‌کشان این مناطق و برپائی جنبش‌های ضد امپریالیستی سیستم استعماری را مختل کرد. در معدودی از کشورها انقلاب‌هایی که با رهبری نافذ طبقه کارگر آغاز شده بود با پیروزمندی به انجام رسید و از سیستم بکلی خارج شدند. اما سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا شمالی که نه تنها از جنگ سالم به در آمده بود که به سرکرده‌گی اردوی سرمایه نیز رسیده بود، به سرعت به ترمیم خود پرداخته و با ایجاد آرایشی تازه توانست عده‌ی جنبش‌های استقلال‌طلبانه را، که با رهبری متزلزل بورژوازی این کشورها آغاز شده بود در مدار خود نگه داشته و با عقب‌نشینی و واگذاری ظاهری استقلال به آنها، رژیم‌های دست‌نشانده‌ای را جایگزین نیروهای خود نماید. تاریخ آن دوره گواهی می‌دهد که در بسیاری از این کشورها واگذاری استقلال از طریق انجام کودتاهای نظامی به رهبری سازمان‌های امنیتی در حمایت از عمال دست‌نشانده انجام شد. به رغم این که این جنبش‌ها شرایط ورشکسته‌گی سیستم کهن استعماری را به وجود آوردند و این خود یک عقب‌نشینی تاریخی برای بورژوازی بود، اما در نهایت برای طبقه کارگر و زحمت‌کشان این ملل تنها شکل سرکوب عوض شد. این عقب‌نشینی به معنای مشخص کلمه تنها منادی بیداری بیشتر مردم مستعمره‌ها و نیمه مستعمره‌ها و آغاز مرحله انقلابی جنبش با رهبری طبقه کارگر این ملل برای رسیدن به جمهوری‌های دموکراتیک توده‌ای بود که تا هنوز ادامه دارد.

« نخستین مرحله جنبش رهائی‌بخش به طور اساسی به پایان رسیده است» و مرحله دوم آن که «عبارت از مبارزه به سود استقلال اقتصادی» است به رهبری شاه اردن، **مارکوس** فیلیپینی، **پینوشه**، ژنرال‌های آرژانتینی و حتماً «انقلابیونی» چون **معمر قذافی**، **اسد**، **منگستو هایل** **ماریام**، **کار مل** و ده‌ها عنصر دست‌نشانده دیگر در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین آغاز شده است. این رایحه‌ی عفونی تنها از حلقوم مرتجعینی به مشام می‌رسد که یگانه مقصودشان سرکوبی و انحراف جنبش‌های رهائی‌بخش می‌باشد. حفظ استراتژی مسالمت در مراوده با امپریالیست‌ها در پی دستیابی به مطامع غارت‌گرانه، ضرورت سرکوبی جنبش کارگری بین‌المللی و جنبش‌های رهائی‌بخش و تبدیل شدن به مدافع و مجری استعمار نو را در بطن خود نهفته دارد.

« اقدامات اجتماعی - اقتصادی ترقی‌خواهانه عنصر اساسی مبارزه با استعمار نو را تشکیل می‌دهد.» این گونه برمی‌آید که استعمار نو دیگر استعمار امپریالیستی نیست که «استقلال سیاسی» است. در حالی که عصر امپریالیسم، مملو از میلیتاریسم و سیادت ایدئولوژیکی و ارتجاع سیاسی سرمایه مالی است، و مجموعه‌ی مناسبات مربوط به این عصر، الزام به ایجاد جنگ‌های انقلابی را مستمراً می‌آفریند، چگونه «عصر اساسی» مبارزه با امپریالیسم به اصطلاح «اقدامات اجتماعی - اقتصادی ترقی‌خواهانه» است و اقدامات سیاسی غیر اساسی است؟ امپریالیست‌های غربی مشتاقانه مدافعین «سرخ» خود را بیش از پیش خواهند ستود. چه کسی بهتر از اینان خواهد توانست انقلاب را در سراسر جهان به منجلاب رویزونیسم و شکست و تسلیم بکشاند؟ لنین می‌گوید:

« جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از آن نیرو می‌گیرد، ولی همان عصر ناگزیراً باید موجب پیدایش سیاست مبارزه بر ضد ستمگری ملی و سیاست مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی گردد و به آن نیرو بخشد و به همین جهت اولاً قیام‌ها و جنگ‌های ملی انقلابی و ثانیاً جنگ‌ها و قیام‌های پرولتاریا بر ضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگ‌های انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر می‌سازد. » (برنامه جنگی انقلاب پرولتری)

اقدامات اجتماعی - اقتصادی به عنوان عنصر اساسی مبارزه با امپریالیسم تنها به معنی اجتناب از مبارزه سیاسی و انقلابی و در نتیجه هرگونه مبارزه با امپریالیسم و دقیقاً مطابق با مطامع سوسیال امپریالیست‌های روسیه و در حقیقت خود اقداماتی امپریالیستی خواهند بود:

« برای این منظور [اقدامات کذائی] می‌توان از قدرت دولتی برای رسیدن به اهداف ضد امپریالیستی سود جست. « قدرت دولتی چه مقوله‌ایست؟ مارکسیست‌ها معتقدند که دولت مقوله‌ای طبقاتی‌ست و نیز به خوبی می‌دانند که وقتی یک رویزونیست از دولت به طور کلی حرف می‌زند باید کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد. باید از او پرسید قدرت دولتی کدام طبقه؟ سوسیال امپریالیست‌های ما مدت‌هاست که راجع به « راه رشد غیر سرمایه‌داری » سخن‌سرانی می‌کنند، ولی من در این جا مجال پرداختن به آن را ندارم، چرا که تاکنون نیز از چارچوب بحث خویش مقداری خارج شده‌ام، ولی تنها به این نکته اشاره می‌کنم که در این تئوری دولت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و بهره‌گیری از دولت در « کشورهای در حال رشد » برای حکومتگران روسیه ناشی از یک ضرورت عینی مربوط به ساختار فعلی اقتصاد جهان است. پس از جنگ دوم شرکت‌های چندملیتی از اقتدار و گستره عمل منحصر به فردی در عرصه جهان برخوردار گردیدند و مطابق با آرایشی جدید برای مقابله با خطرات احتمالی از ناحیه مبارزات رهایی‌بخش، تلاش کردند کشورهای تحت سلطه را از لحاظ اقتصادی تحت وابستگی و قیمومیت کامل خود در آورند تا در هر موقعیتی بتوانند با استفاده از اهرم‌های اقتصادی این جنبش‌ها را به شکست بکشانند و تا اندازه زیادی هم در این زمینه موفق گردیدند. از این رو مبارزه برای تقسیم جهان برای سوسیال امپریالیست‌ها، که حامل تکنولوژی عقب مانده‌تری در صنعت می‌باشند، از طریق اقتصادی اکیداً مبارزه‌ای نا موفق است. در حالی که برای فلان یا بهمان دولت امپریالیستی سنتی این امکان اقتصادی وجود دارد که توسط چند ملیتی‌ها تا مدت‌ها حوزه نفوذ خود را تا عمق معینی گسترش دهند. اما برای روس‌ها مناسب‌ترین اهرم و از همان ابتدا، اهرم قدرت دولتی‌ست؛ حال این دولت دارای چه ماهیت طبقاتی باشد فرقی نمی‌کند. بافت اجتماعی اغلب کشورهای عقب مانده، وجود اکثریت گسترده‌ای از خُرده‌بورژوازی و بافت سیاسی آن‌ها طیف وسیعی از بوروکرات‌های دولتی را ایجاد می‌کند. این طیف اخیر به علت برخی تمایلات ضد غربی خود و سازمان اجتماعی منطبق خود، به ویژه در ارتش، می‌توانند مصالح قدرت دولتی مورد نظر امپریالیسم روسی را به دست بدهند. همین امکان مادی از سوی آکادمی حزب حاکم روسیه به عنوان «راه رشد غیر سرمایه‌داری» برای بلعیدن این کشورها تئوریزه شده است. اما روی‌دادها نشان داده است که هر پدیده‌ی غریبی، به صرف در دست داشتن قدرت دولتی و به محض روی خوش نشان دادن، توانسته است در دل این مرتجعین قند آب کند. « حزب توده » به عنوان کارگزار آن‌ها نمونه‌های مضحکی از این شیرین کاری‌ها را در صحنه کشور ما بازی کرده است؛ لیست انتخاباتی مجلس حزب توده پس از انقلاب در ایران مشحون از این سیاه بازی‌هاست.

به هر حال « مرحله دوم » جنبش‌های رهایی‌بخش برای دولت روسیه فرصتی برای تجدید تقسیم جهان به نفع آن‌هاست. و « تئوری » مراحل به همین منظور پی افکنده شده است تا بر گرده‌ی خُرده‌بورژوازی بوروکرات ناراضی جهان سومی سوار شده و سهمی از مستعمره‌های بخش‌های فرتوت امپریالیسم سنتی را از آن خود سازد. واقعیت نشان داده است که در برخی از مناطق جهان توانسته‌اند از راه « اقدامات اجتماعی - اقتصادی » به مدد سرمایه و کارشناسان اقتصادی و نظامی و البته در زیر چتر دولت‌های کودتائی راه « گذار مسالمت آمیز » به کام نهنگ سوسیال امپریالیسم را بگشایند و بر حوزه امپراطوری خود بیفزایند. این که تا چه حد بتوانند در این مسیر موفق باشند تا اندازه‌ی زیادی مشروط به غلبه کردن آن‌ها بر مبارزه‌ی مارکسیست‌های جهان، پرولتاریای روسیه و اروپای شرقی با این رویزونیست‌های در قدرت می‌باشد .

